

## شاعران، درّاک تر از دیگر انسانها اند؟

### سازمان ملل روزی بنام روز شاعر معین کند!

چندی قبل شعر پرگدازی از قلم آقای مسعود فارانی، زیر عنوان: «ای کمکی-شکریه- خوری» را در پورتال افغان خواندم که برایم خیلی تأثرآور بود، و هنوز از تأثر آن عمل جنایت بار درحق شکریه رها نشده بودم که از یک عمل خشونت بار دینی و تاریخی دیگری مطلع شدم و آن سنگسار «رخشانه» دوشیزه ۱۹ ساله غوری بود. درد این خشونت را شاعری در شعر «اسلام دین خوشی برای دختران نیست» توانسته بود بدرستی تصویر کند و در «سایت جمهوری سکوت» به نشر بسپارد که «سایت آریائی» نیز آنرا اقتباس و بازتاب داد. در همان لحظاتی که آن شعر را میخواندم، این سوال در ذهنم خطور کرد که مگر نه اینست که شاعران از افراد دیگر دراک تر اند؟ واگر نه، چنین سوزناک در سوگ این دخترکان مظلوم شیون نمیکردند؟ به این خاطر میخواهم به احساس و درک عالی این گروه اجتماعی پرعاطفه احسنت بگویم و دیدگاه و اندیشه های خود را در باره جایگاه شعر و شاعران در اجتماع بطور فشرده اظهار کنم!

برای شعر، تعریف های مختلفی بیان شده و یکی از این تعریف های کلاسیک اینست: **شعر کلام موزن و مقفا است که احساس شاعر را بیان میکند.** البته نباید فراموش کرد که درکنار تغییر و تحول سایر پدیده های اجتماعی، شعر نیز منحصیث یک تولید معنوی انسان، متحول شده و دیگر از قالب کلاسیک خود (کلام موزون و مقفا) پا فراتر نهاده و امروز به کلامی غیرمقفای اطلاق میشود که دارای **مضمون نو و اندیشه نو باشد.** نام این کلام بی مقفا را شعر نو گویند.<sup>۱</sup>

نمونه های از شعر کلاسیک و شعر نو را در کلام دوشاعر یکی افغانی و دیگری ایرانی از نظر میگذرانیم:

عبدالکریم نزیهی میمنگی، در شعر «جلوه» تخلص میکرد و مرحوم غبار در تاریخ معروف خود، غزلی از قلم «جلوه» را نقل کرده که در آن خطاب به جوانان میگوید:

تا کی از جور و ستم، شکوه و فریاد کنی	سعی برهم زدن، منشاء بیداد کنی
دست ما دامن تان باد، جوانان غیور	که از این ذلت و خواری همه آزاد کنی
صد هزاران چو منت آتش بیداد بسوخت	نه نشینید زیبا، دمبدم ارشاد کنی
خانمان کرد تبه، تا شود آباد خودش	خانه ظلم و ستم یکسره بر باد کنی
آشیان همه مرغان ز ستم آتش زد	قصد آتش زدن خانه صیاد کنی
غازه سازید ز خون شاهد آزادی را	تا زخود روح شهیدان وطن شاد کنی
سوخت ای هم نفسان آتش استبداد	شرح این سوخته را بر همه انشاد کنی
چشم امید به تو نسل جوان دوخته ام	درخور شأن و شرف مملکت آباد کنی
می برم در دل زار حسرت آزادی را	کاش خاکم به بر سایه شمشاد کنی

<sup>۱</sup> - بقول صاحب نظران، شعر نو بعد از انقلاب صنعتی در انگلستان ابداع شد و قوالب کلاسیک یونانی و اروپای قدیمه را بکنار گذاشت. جوامع آسیایی و غیر غربی نیز تحت تأثیرات برحق بودن شعر نو قرار گرفتند و ازین شیوه پیروی کردند.

شعر من لاله باغ دل خونین من است مهوشان زیب لب وحسن خدا داد کنید  
هرکجا لاله رخی با قد سروی دیدید  
یک نفس یاد از این "جلوه" ناشاد کنید

نمونه ۶ شعرو از فریدون مشیری شاعر مشهور ایران چنین است:

### درسوگ انسانیت !

از همان روزی که دست حضرت قابیل  
گشت آلوده به خون حضرت هابیل  
از همان روزی که فرزندان آدم  
صدر پیغام آوران حضرت باری تعالی  
زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید  
آدمیت مُرد ،  
گرچه آدم زنده بود .

\* \* \*

از همان روزی که یوسف را برادر ها به چاه انداختند ،  
از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند ،  
آدمیت مرده بود ،  
گرچه آدم زنده بود .

\* \* \*

قرن ما ، روزگار مرگ انسانیت است ،  
سینه دنیا زخوبی ها تهی است .  
صحبت از آزادگی ، پاکی ، مروت ، ابلهی است ،  
صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست ،  
قرن موسی جنبه ها است .

\* \* \*

صحبت از پژمردن یک برگ نیست ،  
وای جنگل را بیابان می کنند !  
دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند ،  
هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا ،  
آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند!

\* \* \*

صحبت از پژمردن یک برگ نیست ،  
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست ،  
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرسد ،  
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست ،  
در کویری سوت و کور ،

در میان مردمی با این مصیبتها صبور ،  
صحبت از مرگ محبت مرگ عشق ،  
گفتگو از مرگ انسانیت است!

\* \* \*

هریکی از ما ممکن است کم و بیش شعر خوانده و به تناسب درک خود، از آنها لذت برده باشیم. فهم و درک برخی از اشعار سهل و ساده است و از بعضی دیگر سهل نیست. این نوع اشعار را، در فهم و فن بدیع و بیان «سهل الممتنع» میگویند؛ یعنی که برخی اشعار ظاهر سهل و ساده دارند، اما درک معنی اصلی و دقیق آن ها مشکل است. برخی از اشعار دارای ظاهر و باطن مشکل اند یعنی دارای چنان ترکیبات و تشابهات لفظی و تعقیدات معنوی اند که درک و تفسیر آن از توان هرکس پوره نیست. برای بسیاری از خوانندگان، فهمیدن و تفسیرکردن دقیق شعر بیدل مشکل است. بطور مثال:

نفس کشد چقدر محمل غرور تردد	به یک دوگام ره وهم، تا کجا نرسیدن
تأملی که جهان چیده سعی هرزه تلاشان	برابتدا تک و تاز و بر انتها نرسیدن
یا	یا
کعبه و بتخانه نقش مرکز تحقیق نیست	هر کجا گم گشت ره ، سر منزلی آراستند
یا	یا
نگاهم در نقاب حیرت آینه می بالد	چراغ بزم حسنم، برق آداب دگر دارم
یا	یا

رنگ و بوها جمع دارد، میزبان نوبهار هر دو عالم را صلا زد عشق تا من آمدم  
وبخاطر همین صنایع لفظی و تعقیدات معنوی در شعر است که برخی از مدعیان بیدل شناسی برای فهمیدن و تأویل و تفسیر یک بیت (هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کدام شود، بوزینه بود) او، سال های زیادی از عمر عزیز خود را صرف کرده ، مقاله و رساله و کتاب نوشته اند، ولی هنوز در خم یک کوچه اند و متیقن نیستند که از عهده کار بدرستی بدر آمده اند یا خیر؟ از اینجا میتوان گفت که : شاعران نسبت به دیگر افراد، درک خاصی از محیط اجتماعی و طبیعی ماحول خود دارند که انسانهای عادی فاقد آن درک اند.

به باور من، شاعر مشعلدار خرد و آگاهی است. شاعر پیام آور نوآوری است. شاعر چیز های را در جامعه و در طبیعت احساس، درک و کشف میکند که دیگران از درک و احساس و کشف آن عاجز اند. شعر اساساً انعکاس احساس درونی شاعر است. درک شاعر از طبیعت است. معرفت از محیط ماحول او است. پرده برداشتن او از راز های نهفته و ناگفته در جامعه است. شاعر با عاطفه و نازک خیال است. آنچه را شاعر حس میکند، با زبان شعر در قالب زیباترین الفاظ آنرا طوری تصویر میکند که دیگران تصور کرده نمیتوانند. برخی از شاعران، گاهی با یک رباعی یا یک بیت خود دریا را در کوزه می گنجاند، حالانکه نویسنده چنین توانا نی را ندارد!

یکی از ناب ترین صور خیال در شعر را میتوان در ترجیع بند حکیم فرخی سیستانی مشاهده کرد که در آن **نوروز** را با زیباترین و خیال برانگیز ترین الفاظ و تشبیهات و استعارات به تصویر کشیده است :

زمین از خرمی گویی گشاده آسمان استی      گشاده آسمان گونی شگفته بوستان استی

درخت سبز را گئوی هزار آوا زبان استی  
ستاک نسترن گئوی، بُت لاغر میان استی  
جهان گئوی همه پروشی و ازپرنیان استی  
بدو دستم بشادی برمی چون ارغوان استی

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی  
ملک را درجهان هرروزجشنی باد ونوروزی

بصحرا لاله پنداری، زیبچاده دهان استی  
بشرب درباغ گئوی گل، چراغ باغبان استی  
درخت سیب راگئوی، زدیبا طیلسان استی  
مرا گر دل نه اندر دست آن نامهربان استی



دختری چون بهار در میان گل‌های بهاری

نبینی راغ راگز لاله، چون زیبا و درخورشد  
هزار آوای مست اینک، بشغل خویش اندرشد  
جهان چون خانه پُربت شد و نوروز بتگرشد  
کنون بالاله اندردشت هم بالیین وبسترشد  
دگر باید شدن ما را کنون کافاق دیگرشد

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی  
ملک را درجهان هرروز جشنی باد ونوروزی



درخت سیب پراز شگوفه های بهاری

نبینی باغ راگزگل، چگونه خوب و دلبرشد  
زمین از نقش گوناگون، چون دیبای شُشترشد  
تذرو جفت گم کرده کنون، با جفت همسبرشد  
درخت ساده ازدینارو از گوهر توانگرشد  
زهر بیغوله و باغی، نوای مطربی برشد

دقت در شعر بالا، وسیری در لاله زار اشعار دیگر، حاکی از این حقیقت است که شاعر در میان بنی نوع بشر، حساس ترین و خیال پردازترین و متفکر ترین و روشن‌گترین نوع آدمی است. دید و بینش شاعر با دید و بینش انسانهای عادی بسیار فرق میکند. شاعر از تماشای افق شامگاهان، و شفق داغ و انعکاس اشعه زرین آفتاب در روی دریا، و یا از تماشای یک آبشار در گوشه ای از طبیعت و یا از دیدن یک بته گل در یک چمن، یا از مشاهده شگوفه های بهاری یک درخت سیب یا درخت بادام یا نسترن در یک باغ، به اسراری دست می یابد که میتواند در وصف هر یکی از آنها شعر بسراید، و دنیا را چون بهشت برین تصویر کند، اما درک و احساس یک آدم عادی از دیدن چیزهای که نام برده شد، متفاوت است. آدمهای عادی، رنگارنگی گلها و کوتاهی و بلندی درختها و سبزی چمن و شرشر آب را می بینند و میگذرند، اما شاعر، هر برگ از غنچه های گل را در حین دیدن، میبوید و از آن لذت میبرد. شاعر زبان شگفتن غنچه، و چهچه بلبل را میفهمد، خطوط روی هر برگ

گل را میخواند. شاعر رمز و راز طبیعت را در پدیده های مختلف آن درک میکند، اما دیگران از درک و خواندن اسرار طبیعت عاجز اند.



وطلوع خورشید، کمتر از یک شعر نیست



هر یکی از این دو تابلو: غروب خورشید

شاعر در هر برگ گل و در هر شکوفه و هر شاخه درخت و هر منظره طبیعت، میتواند بهشت را از آسمان به زمین به تصویر بکشد، چیزی که از توان آدم های عادی پوره نیست. به این دلیل است که میگوئیم: شاعر روشن بین ترین و باریک بین ترین و متفکرترین و حساس ترین نوع انسان است. تاریخ ادبیات جوامع اسلامی، از جمله افغانستان و ایران و کشورهای آسیای میانه، گواهی میدهد که شعر و شاعری در دربارهای سلاطین کشورهای مذکور هواداران و خریدارانی داشت و هیچ درباری از وجود شاعران و سخنوران نازک خیال قصیده سرا و حماسه سرا، بی نیاز نبود. برخی از این شاعران با سرودن اشعار آبدار و قصاید غرا در وصف زیبایی طبیعت و یا عظمت و صولت سلاطین بر سر اقتدار، در دربارها راه می یافتند و از عزت و شأن قابل توجه برخوردار میشدند، مثل: رودکی در دربار احمدابن نصر سامانی و عنصری و فرخی و زینبی و فردوسی و ده ها شاعر دیگر در دربار سلطان محمود غزنوی، که همگی از صله و بخشش های بزرگ ممدوحان خود بهره ور می گردیدند. اکثریت این شاهان و سلاطین در لشکرکشی های خود، تعدادی از این شاعران را با خود می بردند تا پس از هر جنگ و پیروزی بر ملل دور و نزدیک، وصف فتوحات و شمشیرزنی و آدمکشی های خود و چگونگی شکست ملل مغلوب را از زبان شاعران و مداحان خود بشنوند.

در چنین حالتی شاعران سعی میکردند تا با الفاظ و کلمات مبالغه آمیز و تشبیهات و ترکیبات جذاب و بدیع سلطان را توصیف کنند، و از برق شمشیر سلطان و صدای چکاچاک تیغ و نیزه لشکریان او و افتادن و زیرپاشدن دست و سر دشمن (ملت مغلوب) تصویری زیباتر و دلپذیرتر بکشند، تا به دریافت صله های بزرگ شاهانه مفتخر بشوند. صله ها و بخشش های شاهان، گاهی چنان می بود که دهن شاعر را چند بار از طلا پرمیکردند و گاهی به اندازه ای پرمقدار می بود که آنرا بر پشت پیل بارکرده به خانه شاعر میفرستادند و بدینگونه مخرج چند ساله شاعر با یک شعر تدارک میگردید. گاهی هم در میان این شاعران، کسانی پیدا می شدند تا از ظلم و جور عمال سلطان و درد ورنج مردم سخن بگویند و سلطان را تشویق به تعمیم عدالت و کوتاه کردن دست عمال مستبد از یخن مردم مظلوم، کنند و بطور غیر مستقیم ارباب قدرت را، درس عدالت و انصاف میدادند و با الفاظ ترحم آنگیز، آنان را بر سر مهر و عدل می آوردند.

انوری ابیوردی از تجاوز و غارت ترکان غز، قصیده ای سرود و به سلطان سنجر فرستاد،

بدین مضمون :

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر  
نامهء مطلع آن رنج تن و آفت جان  
نامهء ای بر رقمش آه عزیزان پیدا  
بر بزرگان زمانه شده دونان سالار  
نامهء اهل خراسان به بر خاقان بر  
نامهء مقطع آن درد دل و سوز جگر  
نامهء ای درشکنش خون شهیدان مضر  
بر کریمان جهان گشته لنیمان مهتر  
شاد الا به در مرگ نبینی مردم  
بگر جز در شکم مام نبینی دختر

فرخی سیستانی نیز در قصیدهء « من قیاس از سیستان دارم که آن شهرمنست» از ظلم و ستم عمال سلطان محمود برسیستان شکایت میکند، بعد از آن سلطان، حکومت سیستان را به حسنک میکال، وزیر خود میدهد و او بر اثر رفتار عدالت پسندانه و دلجویی از مردم، دوباره رونق پارینه را به سیستان بازگردانید.

بدینسان شاعران که نسبت به توده های عوام، مردمی باسواد و روشن بین تری بودند در حالی که رسالت تنویر اذهان ارباب قدرت را داشتند و دارند، برای توده های مردم نیز حیثیت و منزلت رهنما و آموزگار را داشته اند.

### پیکار شاعران با تعصب و اوهام و خرقة پوشان سالوس:

شاعران نخستین کسانی اند که برضد اوهام و خرافات و تعصب و تبعیض و نفاق و دو روئی دکانداران دین و واعظان متعصب به پیکار برخاسته و با اشعار انتقادی خود خواسته اند مردم را از افتادن در دام فریب خرقة پوشان سالوس و زاهد نمایان برحذر دارند. نخستین شاعری که بعد از ابن سینا و زکریا رازی، در این راه پیشگام شد، خیام نیشاپوری بود.

صادق هدایت، نویسنده مشهور ایران، در سال ۱۳۱۳ش، تحلیل ژرفی در باره اشعار و افکار خیام نوشته و شهادت او را در بیان عقیده و باور و پیکار او برضد اوهام و خرافات دینی و مذهبی عصرش ستوده است. به قول او: «جنگ خیام با خرافات و موهومات و محیط خودش در سرتاسر ترانه های او آشکار است و تمام زهر خنده های او شامل حال زهاد و فقها و الهیون می شود. خیام همه مسایل ماوراء مرگ را با لحن تمسخرآمیز و مشکوک و به طور نقل قول با «گویند» شروع می کند:

گویند «بهشت و حورعین خواهد بود آنجا می ناب و انگبین خواهد بود»

گر ما می و معشوقه گزیدیم چه باک؟ چون عاقبت کار همین خواهد بود!

صادق می افزاید: «به اولین فکری که در رباعیات خیام برمی خوریم این است که گوینده با نهایت جرأت و بدون پروا با منطق بی رحم خودش هیچ سستی، هیچ يك از بدبختیهای فکری معاصرین و فلسفه های دستوری و مذهبی آنها را قبول ندارد و به تمام ادعاها و گفته های آنها پشت پا می زند...» (مقاله: خیام شاعر، خیام فیلسوف؛ صادق هدایت)

### چند رباعی دیگر از خیام

گویند «بهشت و دیدن حورخوشست» من گویم ازهر دو آب انگور خوشست

این نقد بگیر و دست از آن نسیه مدار کاوازه دهل شنیدن از دور خوشست

دریاب که از روح جدا خواهی رفت در پرده اسرار فنا خواهی رفت

می نوش ندانی ز کجا آمده ای؟ خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

جمعی متحیرند در شک و یقین  
کای بیخبران راه نه آنست و نه این

شادی و غمی که در قضا و قدر است  
چرخ از تو هزار بار بیچاره تراست

دریاب دمی که با طرب میگذرد  
پیش آر پیاله را که شب میگذرد

آن کس که گنه نکرده چون زیست؟ بگو  
پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو

قومی متفکراند در مذهب و دین  
ناگاه برآورد منادی ز کمین

نیکی و بدی که در نهاد بشر است  
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

این قافله عمر عجب می گذرد  
ساقی غم فردای قیامت چه خوری

ناکرده گناه در جهان کیست؟ بگو  
من بد کنم و تو بد مکافات دهی



**صادق هدایت در باره خیام شاعر مینویسد:**

« ... نفوذ فکر، آهنگ دلفریب، نظر موشکاف، وسعت قریحه، زیبایی بیان، صحت منطق، سرشاری تشبیهات ساده‌ی بی‌حشو و زواید و مخصوصاً فلسفه و طرز فکر خیام که به آهنگهای گوناگون گویاست و با روح هر کسی حرف می‌زند در میان فلاسفه و شعرای خیلی کمیاب مقام ارجمند و جداگانه‌ای برای او احراز می‌کند.

رباعی کوچکترین وزن شعری است که انعکاس فکر شاعر را با معنی تمام برساند. هر شاعری خودش را موظف دانسته که در جزو اشعارش کم و بیش رباعی بگوید. ولی خیام رباعی را به منتها درجه‌ی اعتبار و اهمیت رسانیده و این وزن مختصر را انتخاب کرده، در صورتی که افکار خودش را در نهایت زبردستی در آن گنجانیده است.

ترانه‌های خیام به قدری ساده، طبیعی و به زبان دلچسب ادبی و معمولی گفته شده که هر کسی را شیفته‌ی آهنگ و تشبیهات قشنگ آن می‌نماید، و از بهترین نمونه‌های شعر فارسی به شمار

می‌آید. خيام قدرت ادای مطلب را به اندازه‌ای رسانیده که گیرندگی و تأثیر آن حتمی است و انسان به حیرت می‌افتد که يك عقیده‌ی فلسفی مهم چگونه ممکن است در قالب يك رباعی بگنجد و چگونه می‌توان چند رباعی گفت که از هر کدام يك فکر و فلسفه‌ی مستقل مشاهده بشود و در عین حال با هم هماهنگ باشد. این کشش و دلربایی فکر خيام است که ترانه‌های او را در دنیا مشهور کرده، وزن ساده و مختصر شعری خيام خواننده را خسته نمی‌کند و به او فرصت فکر می‌دهد...

طرز بیان، مسلک و فلسفه‌ی خيام تأثیر مهمی در ادبیات فارسی کرده، میدان وسیعی برای جولان فکر دیگران تهیه نموده است. حتی حافظ و سعدی در نشانات ذره، ناپایداری دنیا، غنیمت شمردن دم و می‌پرستی اشعاری سروده‌اند که تقلید مستقیم از افکار خيام است. ولی هیچ‌کدام نتوانسته‌اند در این قسمت به مرتبه‌ی خيام برسند. ...

حافظ و مولوی و بعضی از شعرای متفکر دیگر اگرچه این شورش و رشادت فکر خيام را حس کرده‌اند و گاهی شلتاق آورده‌اند، ولی به قوری مطالب خودشان را زیر جملات و تشبیهات و کنایات اغراق‌آمیز پوشانیده‌اند که ممکن است آن را به صد گونه تعبیر و تفسیر کرد. مخصوصاً حافظ که خیلی از افکار خيام الهام یافته و تشبیهات او را گرفته است. می‌توان گفت او یکی از بهترین و متفکرترین پیروان خيام است. مثلاً حافظ می‌گوید:

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند      ز نهار کاسه سر ما پر شراب کن  
یا- قح به شرط ادب گیر زانکه ترکیش      ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد

و در باره خيام فیلسوف، صادق هدایت می‌گوید:

« فلسفه‌ی خيام هیچ‌وقت تازگی خود را از دست نخواهد داد. چون این ترانه‌های در ظاهر کوچک ولی پُر مغز، تمام مسایل مهم و تاریک فلسفی را که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً به او تحمیل شده و اسراری را که برایش لاینحل مانده مطرح می‌کند. خيام ترجمان این شکنجه‌های روحی شده: فریادهای او انعکاس دردها، اضطرابها، ترسها، امیدها و یأسهای میلیونها نسل بشر است که پی‌درپی فکر آنها را عذاب داده است. خيام سعی می‌کند در ترانه‌های خودش با زبان و سبک غریبی همه‌ی این مشکلات، معماها و مجهولات را آشکارا و بی‌پرده حل بکند. او زیر خنده‌های عصبانی و رعشه‌آور، مسایل دینی و فلسفی را بیان می‌کند، بعد راه حل محسوس و عقلی برایش می‌جوید.

به طور مختصر، ترانه‌های خيام آینه‌ای است که هر کس، ولو بی‌قید و لایبالی هم باشد، يك تکه از افکار، يك قسمت از یأسهای خود را در آن می‌بیند و تکان می‌خورد. ازین رباعیات يك مذهب فلسفی مستفاد می‌شود که امروزه طرف توجه علمای طبیعی است و شراب گس و تلخ مزه‌ی خيام هرچه کهنه تر می‌شود، بر گیرندگی‌اش می‌افزاید. به همین جهت، ترانه‌های او در همه‌جای دنیا و در محیط‌های گوناگون و بین نژادهای مختلف طرف توجه شده...»

(مقاله: خيام شاعر، خيام فیلسوف؛ صادق هدایت)

**حکیم سنائی درباره دکانداران دین چنین می‌گوید :**

وین گروهی که نورسید ستند      عشوه جاه و زر خرید ستند  
ماه رویان تیره هوشاتند      جاه جویان دین فروشاتند



گشته گویا ز بغض یک دیگر      کین فلان ملحد آن فلان کافر  
داده فتوا بخون اهل زمین      از سرجهل و هم از سرکین  
درنفاق و خیانت و تلبیس  
درگذشته به صد درک زابلیس

شاعر عارف یا عارف شاعر، ندای خدا را با همان رسائی در می‌کده میشنود که میتواند در  
صومعه بشنود:

درصومعه چون راه ندادند مرا دوش      رفتم به در می‌کده، دیدم که فراز است  
از می‌کده آواز برآمد که، عراقی      درباز تو خود آ که در می‌کده باز است  
برای عارف، کفر و دین بازتاب خدا و بیخدائی نیستند، راههای دوگانه ای هستند که به یک  
سرمنزل میرسند:

این همه جنگ وجدل حاصل کوتاه نظری است      چون نظر باز کنی، کعبه و بت خان یکی است  
وحافظ میگوید:

در می خانه ببستند خدا را مپسند      که در خانه تزویر و ریا بگشایند!  
لاهوئی گفته است:

عارف اگر خون رزان میخورد، چه باک!      خون فقیر، زاهد سالوس میخورد  
فریدالدین عطار در اسرارنامه میگوید:

ز نادانی دلی پر زرق و پرمکر      گرفتار علی مادی و بوپکر  
همه عمر اندرین محنت نشستی      ندانم تا خدا را کی پرستی؟  
از زبان مولانا بشنویم که میگوید:

سخت گیری و تعصب خامی است      تا جنینی کار خون آشامی است

یا

از کفر و ز اسلام بیرون است نشانم      از خرقه گریزانم و ز نار ندانم  
جامی هروی گوید:

منع واعظ ز خرافات زغوغای عوام      نتوانیم ، ولیکن به دل انکار کنیم

و ایرج میرزای شاعر ریشخند میزند:

نعوذ بالله از آن قطره های دیده شیخ      چه خانه ها که از این آب کم خراب کند!  
از آن نماز که خود هیچ از آن نمی فهمی      خدا چه فایده و بهره اکتساب کند؟  
تفاوتی نکند مرخدای عالم را      که چون تو ابلهی او را خدا حساب کند!  
فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست      چرا که هرچه کند حیل در حجاب کند!

زمن مترس که خانم ترا خطاب کنم

از او بترس که همشیره ات خطاب کند

(رک: پنجاه مقال سیستانی، مقاله ۱۸، نادانی، منشاء تمام تعصبات و نفرتهاست!)

شعر وشاعر خوب:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید!  
هرکه دارد ز شما مرغ اسیری به قفس  
قفسم برده به باغی و دلم شادکنید  
برده در باغ و به یاد منش آزاد کنید  
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک؟  
فکر ویران شدن خانه صیاد کنید

ابیات بالا از شعر «پرندۀ زندانی» ملک الشعراء بهار است که آنرا در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در زندان سروده بود. پیام شعر فریاد آزادی خواهان از دست استبداد نظام سلطنتی ایران است. این شعر بزودی نقل محافل ادبی و روشنفکری شاعران گردید و برای شاعران افغان از جمله کریم نزیهی (جلوه) نیز الهامبخش بوده است، چنانکه میگوید: «تا کی از جور و ستم، شکوه و فریاد کنید سعی برهم زدن، منشاء بیداد کنید»

ملک الشعراء بهار، از شخصیت های سیاسی و ادبی و شاعر و نویسنده و شعرشناس و محقق بلند مرتبت در عرصه ادبیات فارسی بود. او درباره خصوصیت شعر و شاعری، نظری گیرا و صریح دارد، و مینویسد: «هر شعری که شما را تکان ندهد، به آن گوش ندهید. هر شعری که شما را نخنداند و یا به گریه نیندازد، آنرا دور بیندازید. هر لفظی که به شما یک یا چند چیز خوب تقدیم ننماید، بدان اعتنا ننمائید.» (کامیار عابدی، به یاد میهن، زندگی و شعر ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۷۶ ش، ص ۳۷۵)

بهار، در مورد شعر، تعریفی دقیق و بجا دارد و میگوید: «شعر نتیجه عواطف و انفعالات و احساسات رقیقه یک انسان حساس متفکر است. و شعر خوب، چیزی است که از احساسات، عواطف و انفعالات و از حالات روحیه صاحب خود، از فکر دقیق پرهیجان و لمحۀ گرم تحریک شده یک مغز پر جوش و یک خون پرحرارتی، حکایت کند. اشخاصی که در روز عید نوروز یا عید ولادت پادشاه، مجبوریا موظف یا محتاج است که قصیده ای سروده و به موقع معین، با طرز معین و قاعده مخصوص، برای ممدوح خود قرائت نماید، شاعر نیست، اگر هم باشد، قصیده ای را که بدین ترتیب ساخته است نمی توان مثل یک تابلوی نقاشی، یک زمزمه عاشقانه، یا یک غزل پرحرارتی تلقی نمود.» (همان منبع، ص ۳۴۹)

بهار میگوید: «شاعر، آن است که در وقت تولد شاعر باشد، به زور علم و تتبع نمی توان شعر گفت. تقلید الفاظ و اصطلاحات بزرگان و دزدیدن مفردات و مضامین مختلفه مردم و با هم ترکیب کردن، کار زشت و نالایقی است و نمی شود نام آن را شعر گذاشت. کسی که از کودکی شاعر نیست، کسی که اخلاق او از مردم عصرش عالی تر و بزرگوار تر نیست، و بالاخره کسی که هیجان و حس رقیق و عاطفه تکان دهنده ندارد، آن کس نمیتواند شاعر باشد، ولو مثل "قآنی" صد هزار شعر بگوید.

بهار علاوه میکند: شاعر "رودکی" است، "فردوسی" است، «خیام» است، «مسعود» است. منوچهری است، «سعدی» است. شاعر «ویکتور هوگو» است، که در مشرق و مغرب همه جا و همه وقت زنده اند. فردوسی و خیام شاعران همه دنیا و مال همه جهانند. «ویکتور هوگو» و «شیلر» و «لتر» همه وقت از آن همه ملل بوده و خواهند بود.» (زندگی و شعر ملک الشعراء بهار، ص ۳۷۶)

یکی از شاعران خوب و متفکران گستره زبان و فرهنگ زبان فارسی دری، سعدی است. او در رابطه به خصلت خود پسندانه ارباب ثروت و قدرت، اشعار خرد و رزانه ای گفته تا مردم را بسوی آدمیت یعنی شریک شدن در غم و شادی دیگران تشویق و رهنمائی کرده باشد. سعدی با اشعار حکمت آئین و جان بخشای خویش؛ بنی بشر را به یک پیکر واحد تشبیه کرده و به همه انسانها خاطر نشان

میکنند و می آموزاند که انسان ها ذاتاً و فطرتاً شبیه همدیگراند و از لحاظ احساسات در غم و شادی یا رنج از گرسنگی و برهنگی ، فرقی از یکدیگر خود ندارند، پس سرنوشت شان به هم وابسته است. و میباید بدون تبعیض رنگ و جنس و دین و مذهب و مشرب، نسبت به رنج انسان دیگری بی تفاوت نباشد و حتی المقدور به یگ دیگر کمک کنند .

توجه نمائید به این شعرماندگار و جهان شمول او:

بنی آدم اعضای یک دیگرند      که در آفرینش زیک گوهراند  
چو عضوی ببرد آورد روزگار      دگر اعضاها را نمائد قرار  
توکز محنت آدمی بی غمی      نشاید که نامت نهند آدمی

سعدی با بیان این ابیات نغز و پرمغز خود، عالی ترین درس بشردوستی را به جامعه انسانی داده است. این سخنان سعدی ، تفکری است جهانشمول و برای تمام دورانها .

من با خود می اندیشم که چرا شاعران، این دراک ترین و حساس ترین و با عاطفه ترین بخش جامعه بشری در یک روز مشخص، در سطح بین المللی تجلیل و تکریم نمیشوند؟ چرا سازمان ملل متحد در فکر گرامیداشت آنها نشده و تا کنون روزی را به نام "روز شاعر" تعیین نکرده است؟

چرا شاعران خود صدای خود را رساتر بلند نمیکنند و رسماً از سازمان ملل متحد نمیخواهند تا روزی را بنام این گره اجتماعی آگاه و دراک و با عاطفه و ضد خشونت و بد رفتاری با زنان، بنام روز تجلیل از مقام شاعران، مشخص و اعلام کنند. بدون تردید شاعران لیاقت و شایستگی چنین روزی را دارند. به امید آن روز!!

پایان